

واقع‌گرایی سیاسی

عباس عبدی

در شرایطی که جنگی وحشتناک در جریان است و در چهار دهه اخیر نیز جنگ‌های بزرگ و کوچک، کوتاه‌مدت و بلندمدت در این منطقه روی داده است، نوشتن این یادداشت شاید کم‌سلیقگی محسوب شود، ولی اگر تا پایان آن را بخوانیم، ممکن است نگاه ما قدری تغییر کند. مساله این است که در فضای رسانه‌ای و مجازی گرایش‌های ضد جنگ به وضوح دیده می‌شود. این گرایش‌های انسانی و اخلاقی است، به ویژه در شرایطی که جنگ را می‌توان مستقیم دید و آثار و عوارض وحشتناک آن را مستقیم از خانه مشاهده کرد. هنگامی که جوانان، زنان، کودکان، سالمندان، زیرساخت‌ها و حیات مادی یک مردم هر کدام در حال نابودی است، چیزی جز لعنت بر مسببان و تشدیدکنندگان نمی‌توان گفت. در این چارچوب گزاره‌های زیبایی ضد جنگ نیز رواج می‌یابد که کما بیش واقعی هم هست. هر کس که وضعیت زندگی مردم جنگ‌زده، کودکان و جنازه‌ها را می‌بیند، بدون تردید از جنگ نفرت پیدا می‌کند. به ویژه مردمی که خودشان هم جنگ را تجربه کرده باشند. ولی در برابر این واقعیات از جنگ آیا از خود پرسیده‌ایم که چرا جنگ جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ بشر بوده است؟ حتی از زمانی که جهان به معنای دقیق کلمه مخالف جنگ شد و خطرات یک جنگ هسته‌ای کیان حیات روی زمین را تهدید کرد و دنبال اعمال محدودیت‌های جدی برای جلوگیری از جنگ شده است. کافی است به همین جنگ‌های بزرگ صد سال اخیر توجه کنیم، جنگ‌های اول و دوم جهانی، فلسطین (چند جنگ)، کره، ویتنام، افغانستان، عراق (چند بار)، اوکراین، جنگ‌های هند و پاکستان، یمن، بالکان، جنگ‌هایی در آفریقا، اینها در کنار دهه‌ها جنگ داخلی و کوچک و بزرگ موردی در آفریقا، آسیای جنوب شرقی و امریکای لاتین، قرن گذشته را به یکی از خونبارترین قرن‌های تاریخ تبدیل کرده است. چرا در زمانی که بیش از همیشه اغلب مردم خواهان صلح هستند، جنگ تبدیل به روش مرسوم حل اختلافات شده است؟ آیا با مخالفت‌های نمادین و لعن و نفرین کردن به بانیان و مسببان جنگ و آه و ناله درباره عوارض آن جنگ نیز پایان می‌پذیرد؟ پاسخ این است که این نوع مخالفت‌ها با جنگ لازم است، ولی اینها مکمل رویکرد رئالیستی یا واقع‌گرایانه هستند و نه جانشین آن، چون در واقعیت،

جنگ به علل گوناگون گریزناپذیر است.

هر چند باید کوشید که کمتر رخ دهد یا اگر رخ داد زودتر تمام شود و طرفین به صلح پایداری برسند و در هر حال مقررات و اصول بنیادین جنگ نیز رعایت شود.

بنیان‌های عینی جنگ چند چیز است؛ اول تعارض منافع، دوم تغییرات جمعیتی، فنی، اقتصادی و فرهنگی که موازنه قوا را تغییر می‌دهد، سوم فقدان مرجع بیطرف و قدرتمند جهانی برای داوری کردن نسبت به اختلافات بر اساس قواعد موضوعه، البته صراحت و روشنی چنین اصول و قواعدی در سطح جهانی که هم مورد اتفاق باشد و هم مرجع قدرتمند و صلاحیت‌داری بر اساس آن داوری کند، وجود ندارد. پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل متحد قرار بود که این سازمان و در راس آن شورای امنیت چنین نقشی را ایفا کند. از يك سو با استفاده از گفت‌وگو و کمک به کشورها برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات جنگ را مهار کنند و از سوی دیگر شورای امنیت با بیطرفی و انصاف مانع از جنگ شود یا آن را کوتاه کند. ولی واقعیت نظام جهانی و نظام دوقطبی متصل‌تر از آن بود که در زیر منشور ملل متحد و شورای امنیت جنگ برچیده شود. از همان آغاز ماجرا با شناسایی اسرائیل و سپس جنگ کره و استفاده از حق وتو، شورای امنیت تبدیل به میدان سیاست و حتی جنگ شد. اکنون هم وضع همین است. حتی در جنگ اخیر کشورهای غربی متحداً قطعنامه آتش‌بس را وتو کردند. بنابراین عملاً مرجع جهانی معتبر برای حل و فصل اختلافات شکست خورد. هر چند اگر سازمان ملل نبود شاید وضع بدتر از این می‌شد، ولی تا رسیدن به وضع ایده‌آل فاصله زیاد است. شاید زیادتر هم بشود.

پس محکوم کردن جنگ فارغ از زمینه‌ها و عوامل ایجاد و تشدیدکننده آن دردی را درمان نمی‌کند و چه بسا ممکن است موجب انحراف از فهم حقیقت جنگ و کوشش برای جلوگیری از آن شود. جنگ جزئی از واقعیت سیاست بین‌المللی است. حرکت به سوی جهانی عاری از جنگ يك رویاست، رویایی دست‌نیافتنی، ولی کوشش برای کاهش و پیشگیری نسبی از آن رویایی معقول است. آرمان جهان بدون جنگ، همزمان بود با آرمان ایجاد يك زبان میانجی که نامش را اسپرانتو گذاشتند. زمانی بود که تب یادگیری اسپرانتو خیلی بالا گرفت. شاید ایده زیبایی بود. به همین علت در عصر صلح‌گرایی؛ سازمان یونسکو نیز آن زبان را به رسمیت شناخت و آموزش آن را به همه توصیه کرد. تصور کنید جهانی داشته باشیم که همه با يك زبان میانجی بتوانند با هم حرف بزنند و ارتباط برقرار کنند، ولی نتیجه چه شد؟ امروز کسانی که با این زبان آشنا هستند، بسیار اندک هستند و ظاهراً اسپرانتو به فراموشی

سپرده شده است.

□□□□□□ 1402 □□□□ 1 □□□□□□ □□□□□□ :□□□□